

## سیر و سلوک

خوشابه حال بنده ای که در راه خدا با نفس و هوای خود به جهاد برخیزد، و کسی که لشکر هوای نفس خود را از میان ببرد، به رضای خداوند دست یافته است، و کسی که به فرمان و مقتضای عقل سلیم بر نفس خود غالب شود و بندگی خدا و ناله و تضرع به درگاه او را پیشه خود ساخت و دمی از بزرگی حضرتش غافل نشد، در شمار مقربان حضرت حق قرار گرفته و به درجات عالیه نایل گشته است.

((امام صادق (ع) (مصلح الشریعه))

باش تاره راه بیان آوریم	گر در این ره جان به جانان آوریم
او همه ناز است و ما را صد نیاز	عمر ره و کوه و ره بس دراز
با هزاران چشم دیدن داری	ناز او الحق کشیدن داری
کی توان پوشید چشم از این نگار	خاک راهش توتیای چشم دار
سالک این راه پراسرار باش	شب همی رو، روز رو، بیدار باش

حضرت استاد

# . در حرمسرای دل سالک جز خدا جای ندارد. دل حرم انس حق است حال هرچه وابسته به خداست با خدا در این حرم وارد می شوند، وابستگان به حق به عبارتی اذن دخول دارند و بیگانگان را در آن راهی نیست.  
(عبادت مائتاز ص 110)

# .

خرم کسی که بهره گرفت از شبان و روز آنکو نکشت حاصلش از عمر رفته چیست؟  
در رهگذار سیل زمانی، نظاره گر جای دنگ نیست در این رهگذار مایست  
خواهم که اندکی که از این عمر باقی است کمر ساعتی است با تو گذارم و کر شبی است  
(حضرت اسات)

# . با یاد او یادت کنند با یاری دین او یاریت نمایند با عبادت او بهشتت دهند و با عشق او خودش را داری تا در این راه چه همّت داشته باشی.  
(عبادت مائتاز ص 181)

# . سالک جز به محبوب ننگرد و جز او نبیند و تعبّد و بندگی و استقامتش در او حصر یابد و قرائت « اَيَّاكَ نَعْبُدُ وَ اَيَّاكَ نَسْتَعِينُ » در حق او تحقق یابد و سر سوزنی از خود نبیند که اینجا همه فقر و نکبت و حجاب و درماندگی است و آنجا همه غنا و نور و جمال و جلال است.

(بمان ص 287)

# .

یار اینجا، عشق اینجا، سور این راه اینجا، رهرو اینجا، نور این

راش اینجا، خلوت اینجا، وصل این      هستی اینجا، مستی اینجا، اصل این  
دست درحمان زن از شیطان گریز      این خودی بگذار درستان گریز

(حضرت استاد)

# . اسب عصارِی را دیده ای هر صبح چشمش بر بندند و تا غروب به حرکت آورند ساعت ها می رود و بسا که پندارد بر چراگاهی سبز و خرم اندر آید. در شام که چشمش گشایند به ناگاه ببند که افسوس که بعد از این همه رفتن همانجا که بود هست با این تفاوت که آن جایگه که بود صبحی روشن داشت و هم اکنون شامی تیره. مباد که این سرنوشت ما را ماند که در تیره دخمه گور چشم باز شود و تیره روز تر از آغاز، کار خود بینیم!

(تخلی ص 95)

# . بکوش تا روی از راه نیچی. کند رفتن عیب نیست برگشتن ننگ است.

(تخلی ص 119)

# . چند خواهی که چون لنگر ساعت آمد و شد کنی همچون عقربه باش که هیچ وقت به عقب باز نگردد. این راه نه راه بازی که راه سربازی است.

(همان ص 137)

# . اگر استقامت نبُود هیچ مقام نبُود و تو همچون بیدی که به هر باد بلرزی و به مانند آن کاهی که با هر خاشاک همی روی. عزیزا این راه کوه مردان خواهد نه کاه صفتان.

(همان ص 140)

# . راه دراز را با پای لنگ نتوان رفت. پای افزار محکم بند و قدم استوار نه و به سرعت بیفزا تا گذشته جبران گردد و خامی ها پخته شود و غفلت ها معرفت. ای عزیز! داروی غفلت یاد مرگ است.

(همان ص 149)

# . تو اگر کار و سخن و راه و رسم خویش همه نیکو دیدی به راه نفسی و اگر با خود سر ستیزه داری و عیب خود بینی و نقص خود جویی در راه مجاهدت باشی. (همان ص 186)

# . ای عزیز! سرد و یخ کرده ، رنجور و دل مرده ، لنگ لنگان و افسرده این راه نتوان رفت؛ گرمی خواهد و شدت ، از خود گذشتن و حدت ، پروانه صفت بر آتش باید شدن و منصور وار بر دار و دانی که این طریق رهروی جز در سایه عشق نرویی؛ محبت خواهد تا زهرها نوش شود و زخمها مرهم. (تعلی 1 ص 145)

# . اگر تو را سر سلوک است در انتخاب همسر سخت دقت کن؛ که در آن خانه که خشم و عتاب و تندگی است، سلوک الی الله بر کنی است. عبادت را آرامش باید و آرامش در کانون محبت است و تشویش و محنت در کنار خشم و غضب. (تعلی 1 ص 209)

# . اگر در معرفت بر تو گشوده شود، دانی که هر چند این فرج دیرتر رسد، سالک کامل تر شود. چه اگر فرجی در آغاز رسید، رهرو به خاطر آن دیدار ره رود نه رضای محبوب؛ و امید کمالش کمتر. و هر چند بی فرج ره روی، نشان سلوک در تو بیش بود. (تعلی 2 ص 107)

# . گفتم از اینجا تا کوی تو چند راه است؟ گفت: نحن اقرب الیه من جبل الوریذ. (اندیشه‌گاه ش 23)

# . عالم کارخانه آدم سازی است. در هر کارخانه بازده کمتر از مواد زائد است. در یک خروار سنگ معدن بسا بیش از چند گرم طلا نباشد. از هزاران بشر بسا چند نفر بیش انسان از جهان نروند. (اندیشه‌گاه ش 37)

# . به شرق و غرب مرو که راه سعادت را بر تو بسته اند. به راست و چپ مران که شیطان در کمین نشسته است. راه سعادت سرمدی تو راه آسمان است که مادام بر تو گشاده است. (اندیشه‌گاه ش 56)

# . پویا باش که پویش بالاخره روزی تو را به منزل رساند. من یخرج من بیته مهاجراً الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره الی الله .

(اندیشه‌گاهش 73)

# . دو راهنمای فطری همه جا با تو همراه است. اگر دست در دست آنها گذاری تا کوی دوست تو را ره برند، یکی تمنّای علّت یابی و دیگری عشق به اسماء حسنی است.

(اندیشه‌گاهش 78)

# . ای عزیز! اگر تو را عزم جزم است برای پیمودن راه حق نخست جان خویش را از آلائش ها بپیرای و چون کاملاً پیراستی به خیرات و مستحبات بیارای، حال اگر واقعاً آن راه را رفته بینی با صدری گشاده و قلبی پاک عازم کسب معارف شو.

(تجلی‌مدانی ص 9)

# . در مسافرت های فضایی نخست قلب فضاورد را آزمایند تا چقدر تاب بی کران ها را دارد و اینجا نیز در این سفر سلامت قلب مسافر شرط است که راه، راه آسمان هاست. و وصول به حریم کبریایی محبوب را راه نیست» جز کسی که بر خدا وارد شود با قلبی سالم»

(جهان ص 72)

« الّا من اتی الله بقلب سلیم {شمرآیه 89} »

# . می شنوم که شیطانت به گوش خواند که این راه، راه پاکان است، راه بی گناهان و صالحان است، راه دردمندان و عاشقان است، تو لنگ، حمال بار گناه کی توانی این ره سپری؟ تو سر به گوشش نه و باز گوی ای رهزن، تا در توبه باز است بنده از نومیدی بی نیاز است. مرا این نوید داده اند : « قل یا عباد الذی اسرفوا علی انفسهم لاتقنطوا من رحمہ الله انّ الله یغفر الذنوب جمیعاً » «بگو ای بندگان من که بر خویشتن اسراف کرده اید از رحمت خدا نومید نشوید به راستی که خدا همه گناهان را می آمرزد چه او آمرزنده مهربان است. {زمرآیه 53}»

(جهان ص 118)

بر این مژده گر جان فشانم رواست  
که این مژده آرایش جان ماست .

# . اگر گفتند: ای آلوده بر خود نومید باش برگوی: در نومیدی بسی امید است. اگر گفتند: دلت چون شب ظلمانی است برگوی: پایان شب سیه سپید است. اگر گفتند: این در باز نمی شود چند کوبی؟ برگوی: گفت پیغمبر که چون کوبی دری عاقبت زان در برون آیدسری. اگر گفتند: در این کلبه احزان چند گریه می کنی؟ برگوی: کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور. اگر گفتند: ای رنجور چند بلا کشی؟ برگوی: که یک کرشمه تلافی صد جفا بکند. اگر گفتند: دست از این کار بدار برگوی: حاش لله که روم من ز پی کار دگر. اگر گفتند: آخر کی به منزل رسی؟ برگوی: تبارک الله از این ره که نیست پایانش. اگر گفتند: این زبان درازی ها از کجا آموختی؟ برگوی: آنچه استاد ازل گفت بگو می گویم. این جاست که می گویند برو که دانیم عنقریب رنج و آسیب راهت برگرداند. با ایشان پشت کن و به راه ادامه ده و در راه این ترانه ظاهر را زمزمه کن:

(همان ص 119)

به خنجر کبر آرز دیده کونم، به آتش کربسوزند استخونم  
اگر بر ناخونم نی بکوبند، نکیرم دل زیار مهربونم

(بیاچار)

# . ای عزیز! این سفر در جان است نه در خیابان، در اندرون است نه در بیرون و راهش را نه نام است نه نشان و چون روندگانش به دیگران نشان دادند هر یک اصطلاحی و لغتی به کار گرفتند. تو پنداری که راه مختلف است راه یکی بیش نیست گویندگان را سلیقه مختلف افتاده. از شهر تو تا تهران را یکی گوید چند فرسنگ است و دیگری گوید چند کیلومتر و دیگری گوید چند منزل و دیگری گوید چند گام و ممکن است همه صحیح گویند ولی سخن مختلف افتاده است.

(همان ص 122)

# . موانع را یکی یکی از پیش ره باید برداشت و عزم، تازه کرد که عبور از این ره، مردان مرد خواهد! امید که عشقت بجنباند، که تا سرمست عشق او نباشی این بار نتوانی کشید. آری شتر مست کشد بار گران را.

(همان ص 157)

# . معرفت نفس و توجه به تربیت خویش از اهم کارهاست. سالکی که آرزومند است تا همه اهل سلوک شوند و عاشق امر به معروف و نهی

از منکر است باید این کار را از خود شروع کند. «یا ایها الذین آمنوا  
علیکم انفسکم { 105 آیه }» (تجلی 7 ص 17)

# . خداوند می فرماید: تو از جا بلند شو. می فرماید: «قوموا لله» می فرماید: فقط از خانه ات به در آی. می فرماید: «من یخرج من بینه» کسی که از خانه اش خارج شود. حال اگر از منزل به درآمدی و آهنگ هجرت کردی، می دانی مرجع و مطلوب همان مبدأ است که طالب بازگشت توست. تو نفس را رها کن می بینی که اینجا مطلوب در کار آید. این سفر در درون است. راه در تو و طالب تو و مطلوب با توست هر چه تو را از آن مطلوب پایین تر آورد خسیس ترت کند و هر چه تو را به آن مطلوب نزدیک تر کند شریف ترت نماید. و این هبوط و عروج همه برای این است تا آدمی به کمال خود نائل آید. همه لطف است، همه مهر است، همه ربوبیت است، همه عشق است، همه برای این، تا قوه های تو به فعلیت رسد. دستور سلوک برای تو است؛ ره برای تو و مطلوب تو را می طلبد و خود خواستار تو است؛ فقط باید شکویا باشی که هر چند مطلوب عزیزتر ره دشوارتر. (هان ص 162)

# . بدان که آنچه را نفس انسانی از طریق علوم و معارف اکتسابی و عقلی به دست آورد، از طریق تزکیه و سیر و سلوک عملی و از طریق مکاشفه و رؤیای صادق و علم لدنی کشف نماید و اینجا غلطی نیست گر آنجا غلطی هست و این همان مطلب است که وقتی عنوان بصری از امام صادق در خواست علم و معرفت می کند ایشان می فرمایند: ((علم با فراگیری حاصل نمی گردد؛ بلکه آن نوری است که خداوند بر قلب هر که بخواهد بتابد)) (هان ص 198)

# . سلوک سفری است از عالم محدود بیرون به جهان نامحدود درون و وصول بدانجایی که از آنجا آمده بودی. در جهان درون چون به سیر افقی چشم داری ولی نه این چشم؛ گوش داری ولی نه این گوش؛ دست و پا داری ولی نه این دست و پای. (هان ص 216)

روح را توحید الله خوش تر است      غیر ظاهر دست و پای دیگر است

آن تویی که بی بدن داری بدن      پس مترس از جسم، جان بیرون شدن  
روح دارد بی بدن بس کار و بار      مرغ باشد در قفس بس بی قرار  
باش تا مرغ از قفس آید برون      تا که مینی هفت چرخ آن راز بون

(مولوی)

# . همی دان که در آغاز سلوک شخص با نفس اماره سر و کار دارد و آن نفس کارش امر به بدی است. هر چه فرمان این نفس را پذیرا تر باشی قوی تر می شود؛ خداوند غفار همه دم توبه پذیر است؛ چرا کم اند آنان که در سنین بالا توبه می کنند؟ علت آنکه نفس اماره سطر و قوی گشته و قهرمانی که آنرا از پای در آورد کم است و اما اگر وسواس این نفس شنیده نشد، روز به روز ضعیف تر می گردد تا بدانجا که به نفس لوامه تبدیل شود که در هر لغزش تو را ملامت کند و از هر گناه تو را پشیمانی آرد؛ این نفس قداستی دارد که خداوند بر آن سوگند یاد فرموده: « فلا اقسام بالنفس اللوامه {قیامت آیه 9} » چون این نفس در تو کارساز افتاد تدریجاً خورشید نفس مطمئنّه طالع گردد و جانیت برافروزد و در جنت او که جنت لقاء است پذیرایت باشند.

(جهان ص 221)

# . سالک نخست باید سرمایه معرفت اندوزد، سپس در سایه عقل و خرد راه را از چاه باز داند، ثمره معرفت و عقل، عشق است و چون عشق در کار آمد شوق وصال، آدمی را آرام نگذارد و سلوک الی الله را برنامه زندگانی و عمر داند و توشه راه این هجرت یاد و ذکر اوست.

(تجلی آخر ص 27)

# . هدف یابی آغاز سلوک و حرکت و واجب ترین واجبات است. و اگر هدف آفرینش خویش را نیایی عمری در سر گردانی هستی.

(جهان ص 36)



# ای عزیز! نکته مهم این است که غایات با آن که در مقام وصول، آخرین است اما در وجود ذهنی آغازین و همواره مشوق و راهنمای رونده و سالک است. به این معنی که تو اگر دانستی که هدف آفرینش دریافت کمال و فعلیت یافتن قوای انسانی و وصول او به مقام عندیّت و لقاء پروردگارت می باشد، با آن که وصول آن در پایان زندگی است معذک اندیشه آن اول راه است و در تمام طول راه جاذبه آفرین و مشوق تو می باشد.

(همان ص 38)

# در شاهراه مستقیم بندگی، مسیر راه از بستان سرایی می گذرد که هرچه بیشتر روی، مشام جانت را گلزار های جوانب عطر آگین و معطر بیش سازد. در کنار راه جویبار هاست که زمزمه های امواجش با ترنم اذکار کام تو، هماهنگی دارد. مرغان خواننده اشجارش، آهنگ پر شکوه ترانه عشق می سرایند، در انتهای این راه، خورشید درخشانی می تابد که در هر منزل که پشت سر گذاری و به او نزدیک تر گردی، نوری عظیم تر روشنگر راه توست و در پایان وصول به منزل « مَقْعِدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیْکٍ مُّقْتَدِرٍ (تر آیه 55) » و استماع نوای جان بخش: « یَا أَيْتُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ اِرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي فَادْخُلِي جَنَّتِي (نجات 27-30) » در انتظار تو است.

(همان ص 213)

# ای عزیز! هر آن کس در خط کمال گام می زند، هر گام او تولدی و مرگی را به دنبال دارد. تولدی در منزل کامل تر و خروج از منزل نقص و این خط پیمودن راه کمال را، از زبان شعرم بشنو: (همان ص 255)

تا نمری از حیات خاکدان	کی شوی همزنک ریحان و جان؟
آهویی تا آن گیا را نرود	کی ز ناف، مشک نابی پرورد؟
مشک میرد لذتی بر جان شود	جان چو میرد، در بر جانان شود

آزمودیم این حیات اندر مات      تا نمیری کی رسی اندر حیات؟

سیرت‌محمی است آنجا جان شدن      جان رها کردن بر جانان شدن

(حضرت آقا)

# . سالکان کوی دوست آناند که: در ظلمات آرض، عهد و امانت را فراموش نکردند و به دنیا دل نبستند و بار رحلت به سوی او بر بستند. چه در واقع سلوک، لبیک گفتن به همان نداست که گاه آن را از درون می شنوی. همان ندایی که بسا عمری بر آن پشت کردی و بسا در سکوت و تنهایی به هیچ گرفتی و هم اوست که تو را به سعادت سرمدی دعوت می کند. دعوت به عالم ملکوت که در همین تنگنای جهان، بی زمانی و بی مکانی و بی وزنی آن درک می شود و غوغای بیرون را می توانی در سکوت درون با توجه به آن عالم گوارا کنی.

(از حاکم تا فلک ص 63)

# . ای عزیز! صد سال هم اگر ده قدم پیش روی و باز ده قدم واپس نهدی همان جا که بودی هستی، سلوک؛ یعنی هیچ روزت آن جا که دیروز بودی نباشی و طبعاً در این مقام اراده و استقامت لازم است، نه این که امروز گفتم ولی من خداست و فردا ولایت و ربّت شیطان باشد.

(جهان ص 193)

# . در این راه آن ارزی که می ورزی، ای خوش باد چابک سواران را که به جبران نشستن ها آنگونه تاختند که از روندگان سبقت گرفتند که به توقف در راه نیندیشیدند، تشنه تجلی محبوب بودند که وادی ایمن را همچون موسی برهنه پای دویدند. تو نیز ای عزیز:

(جهان ص 206)

می تازد تجلی بر طور همچو موسی      مندی از آن که گوید معشوق، لن ترانی

# . کامل ترین عرفان نظری، قرآن مجید و کامل ترین عرفان عملی رفتار شریف رسول الله است. ای عزیز راه باز و آشکار است.

(جهان ص 232)

این ره این زادراه و این منزل      مرد راهی اگر بیا و بیا  
ورزای مرد راه چون دکران      یار می‌گوو پشت سر می‌خار

(تألف اصفهانی)

# . چون تو را جذبه او دست داد، هرگام که به سوی او بر داری او نیز گامی به سوی تو آید اما گام تو در خور توست و گام او در خور او.

(یک شتابان ص 84)

# . لازم است که بدانی که اگر آمدی او تو را آورد، و اگر رو به او نمودی نخست او روی بر تو آورده بود و اگر یادی از او کردی پیش از آن یاد، او یاد تو کرده است. پس هر آن کس که خواهد خدا را یاد کند بداند که اگر خدایش توفیق یاد نمی داد هرگز بنده اراده یاد او نمی کرد.

(بهان ص 90)

# . عزیزا! همی دان که سرای دل از محبوب خالی نمی ماند، چون رو به خدا نیاوردی، هزارت محبوب بر دل نشیند، و هر یک گوشه ای از دل را خراب کند اما چون سلطان پر جلال عالم هستی سراپرده بر دل تو زد، هر محبوب از گوشه ای گریزد، که خداوند غیور است و غیور را تاب غیر، نی.

(بهان ص 92)

# . ای عزیز! او دوست داشت تا شناخته شود، عدم را هستی بخشید، پس هستی رهین عشق است و عدم چون هر چه یافت از موجد خویش یافت، عشقش و حرکتش به سوی موجد امری ضروری است. هر یک، دیگری را هم جاذب است و هم مجذوب. پس بر تو ثابت گشت که موجد و پروردگار، تو را دوست دارد در عین بی نیازی از تو، و تو که سراپا نیازی اگر در این پست سرا مقیم شدی و به سوی او حرکت نکردی تا ابد جاننت در آتش فراق شعله ور خواهد ماند، چه اگر تن را تمنای این سرای باشد جاننت را تمنای محبوب است.

(بهان ص 95)

# . چون سالک داند که آرزوی لقائ پروردگار را دارد باید در خود نگردد که آن بنده که در وجودش صدها عیب است و از محاسن خالی

است، چگونه تواند به حریم قدس او بار یابد. لذا هر آنچه سالک از معایب بکاهد و به محاسن بیافزاید، اوهام و خیالات را کنار زند، با فروغ معرفت عظمت یابد، بیشتر به آن ذات عزیز نزدیک گردد و معنی صبغه الله همین است. ای عزیز! این کار معجزه عشق است که عاشق را مادام این اندیشه است که با محبوب سنخیت یابد. و تو خود عشق به صبغه الله را در نهاد داری. زیرا به همه خوبی ها عشق می ورزی، طلب کار همه هستی و این در نهاد و فطرت تو است. و چراغی فرا راه سلوک.

(همان ص 140)

# . ای عزیز! آنچه را در سلوک گفته اند تخلیه و تحلیه و تجلیه، همین صبغه الله را یافتن است. تخلیه از بدی ها و تحلیه با خوبی ها و چون این دو در وجود انسان حاصل آید شایسته تجلی ذات حضرت حق باشد.

(همان ص 142)

# . بدان که هر راهی را با قدم یا گام سپرند، راه سلوک را نیز با قدم لا اله الا الله طی کنند. گامی چپ و گامی راست، گام چپ لا اله می باشد و گام راست الا الله و این دو گام را تا آخرین منزل باید برداشت. گام لا تمنیات نفس و گام الا اشتیاق جان به مبدأ است، گام لا ما سوی و گام الا، الله است، از این دو گام تا آخر عمر، سالک نباید باز ماند، با یاد حق سرخوش و یاد جز او را از خاطر برد.

(همان ص 222)

# . هر چه سالک در این راه مقرب تر شود خشوع و انابه اش بیشتر بود، چرا که در قرب جلال، منیت انسان ذوب شود، و در التهاب، انابه کار هر ملتهب است ندیدی که چون خداوند به وصف بهشت پرداخت، فرمود ساکنان آن افراد خاشع و منیب اند. (شماره 31-33 سوره ق) (بهیاسباس 159)

# . ای عزیز! این جا دل شکسته خرنند، و دل شکستگان را، راه بس نزدیک تر باشد.

(همان ص 169)

# . ای عزیز! آب تا در حالت انجماد بود، بی حرکت و فسرده بود و چون سیال شد، راه دریا در پیش گرفت و لحظه ای او را قرار نبود؛ اما

اگر به بخار تبدیل شود راه آسمان در پیش می گیرد. بکوش تا در این چند صباح حیات از جمود در آبی و به سوی خالق خویش سالک راه باشی، که جایی گفتند: «سارعوا» و جای دیگر به سرعت اکتفا نفرمودند و گفتند: «سابقوا»، نه تنها سرعت بل سبقت. (حدیث آرزومندی ص 26)

# . بدان که از آغاز تولد همه در کار رفتن اند، گذرگاهی به سوی حق تعالی یا مبدأ خویش. همه در کار رفتن اند، اما رفتن ها یکسان نباشد، یکی می رود تا بر اریکه سلطنت نشیند و دیگری به شکنجه گاهش می برند، گاه سنگی را از معدن بیرون می آورند با هزار نیرو و اهرم تا آن را بتراشند و قطعه قطعه نمایند. گاه جویباری سرخوش و زمزمه کنان می رود تا به دریا پیوندد. عشق به وطن اگر فراموش نشده باشد در نهاد همه است. (جهان ص 38)

# . مردم در یکی از دو راه پیش روی گام بر می دارند و سالک آن راهند: راه راست یا مستقیم یا راه معوج و ضلالت. نام این دو راه را، شاهراه سعادت و طریق شقاوت نامند و بر تو باد که بنگری در کدام راهی و بسا رهروانی که عمری را در طریقی ره سپردند و در پایان در یافتند که طریق طی شده را به اشتباه انتخاب کرده بودند.

(جهان ص 47)

# . « شَرَّ مَا ضِيَعَ فِيهِ الْعُمْرُ اللَّعْبُ » «بدترین چیزی که عمر در آن تباه گردد، بازی است (فراگم)»  
ای عزیز! عمر در غفلت و بازی مگذران که بازی کار کودکان است، معلوم نیست تو را برای توبه و کسب معارف فرصتی باشد.

(جهان ص 166)

# .  
این عمر کوه عاقتا، ره بس داز است اندر آ چون قصد این ره کرده ای، مردانه شو مردانه شو  
در دست کیتی خاتمی، شهباز شاه عالمی چون قصد جانان کرده ای، شانه شو شانه شو

## حضرت اسود

# . برای سلوک الی الله سه عامل، اساسی ترین عوامل است؛ نخست تشویق برای وصول به هدفی که از پیش تعیین شده و نتایج کامل این وصول، و بهره هایی که پس از این وصول برای سالک پیش بینی شده، دوّم ترسانیدن وی از عدم سلوک و موانع و خطرات راه و دشمنان در کمین، تا سالک خود را برای مبارزه و ستیز با دشمنان و بر داشتن موانع از پیش راه آماده سازد. سوّم آگاهی دادن به سالک که دیگری ناظر کار تو است و در هر قدم همراه تو است و بر تمام اعمال تو مراقبت دارد. و این سه برنامه را حضرت پیامبر جزء به جزء بر تو ارائه فرموده است. بشارت بی تنذیر و تنذیر بی بشارت، هرگز تو را به منزل نمی رساند.

(جهان ص 169)

# . سالک را لازم است که مادام به دخل و خرج حساب آخرت خود پردازد و لحظه ای از خرج بیهوده ساعات عمر، که سرمایه حقیقی اوست، غافل نماند.

(جهان ص 172)

# . سالک باید در هر کارش نظم باشد، خواب و بیداری، اکتساب و استراحت، آمیزش و خلوت، همه روی ساعتی معین باشد. وصیّت حضرت امیر المؤمنین (ع) با امام حسن (ع) در اولین جمله بعد از توصیه به تقوا دستور نظم در کار مؤمن است.

(جهان ص 181)

# . سلوک الی الله در واقع لبیک گفتن به ندای درون است که عمری بر آن پشت کردی و نجوای آن را در سکوت و تنهایی به هیچ گرفتی و همان بود که تو را به سعادت و جاودانگی می خواند، دعوتی به ملکوت که در همین تنگنای جهان، می توان بی زمانی و بی مکانی و بی وزنی آن را درک کرد و غوغای بیرون را در سکوت و آرامش درون گوارا کرد، ولی بازگشت به خود و حقیقت جهان هستی حاصل نمی شود تا قاره عظیم روان خویش را کشف نکنی.

(جهان ص 211)

# . آیا آن کس که در ظلماتِ لُجّه عالمِ کثرت، غوطه خورد و تا پایانِ عمر دستش به ساحلِ نجات نرسید، هم چون آن سالکِ ره جویی است که از سر چشمه نورِ وحدت، چراغ داشت و ره یافت و خود را به منزل رساند؟ این عدمِ تساوی را در این آیه به تماشا نشین:

« أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا ۗ لَا يَسْتَوُونَ (سوره آیه 18) »

و آیا ره یافته به توحید پروردگار، و سالکِ واجد برنامه سعادت و به کار گیرنده آن، همچون آن بنده بی پروایی است که با هزاران آلوده، خود آلود. و بر خالق و ربّ خویش پشت نمود؟؟ هرگز در پیشگاه خداوند حکیم چنین نیست!

(مرغ سلیمان ص 98)

# . عزیزا! دل به صحرا مبر، صحرا را به دل آر تا ببینی که صحرا از روح و جان تو صد ریحان بر آورد. ندایی از بیرون آید که بیا، ندایی نیز از درون که برخیز. درها باز است، شب باز و روز باز و خدایت در انتظار. « الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خَلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْزُجَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا » هم اوست که قرار داد شب و روز را از پی یکدیگر برای هر آن کس که می خواهد متذکر شود و یا سپاس دارد. (فرقان آیه 62)»

(فریاد جرس ص 28)

## (سؤال از محضر استاد)

### سؤال

# . استاد مرحمت فرموده به اینجانب یک برنامه عمومی ارائه فرمایید. با توجه به اینکه اهل شهرستان هستم برای این حقیر امکان حضور در کلاس ها وجود ندارد. از محبت حضرتعالی سپاسگزارم.

### جواب

هر کس واجبات را انجام دهد و گناه نکند سالک الی الله است، اگر بخاهد در این راه از "سار عوا" پروردگارش اطاعت کند مستجاب راهم انجام دهد و از مکروهات بپرهیزد در این صورت در این راه قمرمان است. امامی توان بال پرواز تهیه کرد و آن در صورتی است که از معارف قرآنی بهره ویژه توحیدی برخوردار باشد. بدانید با گناه و بدون تقوا قدمی پیش نخواهید برد.

### سؤال

# . در کتابی خواندم که به یکی از اولیاء گفته شده بود که شهدا در این عالم هم در حال سیر تکاملی هستند. لطفاً توضیح فرمایید؟

### جواب

« من هاجر الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد اجره علی الله »  
هر سالک راهی که به سوی خدا و رسولش می رود و در راه مرگش رسیده ابر او با خداست. ای عزیز! سیر الی الله پایان ندارد و تنها برای شهید بلکه برای سالکان راه تابدیت ادامه دارد و اما داستان آن نه در این دنیا است که در برزخ و قیامت است.

### سؤال

آتش است این بانگ نامی و نیست باد هر که این آتش ندارد نیست باد.

استاد بزرگوار مرحبا به این کلام آتشین که بدون شک از سینه ای برخاسته که سوخته از آتش عشق محبوب است. چند روز پیش کتاب عبادت عاشقانه شما به عنایت الهی به دستم رسید و خداوند را سپاسگزارم که توفیق شنیدن این بانگ نامی را به این بیچاره سرتاپا گناه عنایت فرمود و دل این بیچاره را گرم نمود و فهمیدم در این دنیا هنوز کسانی هستند که مست میخانه توحید بوده و به ما نیازمندان نیز از شراب آتشین عشق بهره ای می رسانند.

### جواب



غزیرا! حال که بونی از عشق به مشامت رسیده:

عاشق شو، ار نه روزی کار جهان سرآید    ناخوانده درس مقصود از کارگاه هستی  
از تقوا معرفت زاید و از معرفت عشق، تا این سه منزل راطی نکنی کامل نمی باشی.  
عاشق که شد که یار به حالش نظر نکند    ای خواجه درد نیست و گرنه طیب هست.

## مناجات

**الهی :** به سمع سماع «کن» در عدم رقص کنان به عرصه هستی قدم زدیم و این سماعان چنان خوش  
فتاد که تابه امروز ترنم آنرا از یاد نبرده و در بند آنیم و داغ عشق تو بر نهاد داریم.

(ساز سر ص 110)

**الهی :** دیده ام دادی نور روی تو دیدم، شامه ام دادی مشام کوی تو شنیدم، از آن روز که دلم  
دادی دلبری جز تو نیافتم و از آن دم که جانم دادی جانانی جز تو نگزیدم. سر به راهت آوردم سر  
به راهم دار، بنده تو ام بر این بندم نگهدار.

(تخلی ص 141)

الہی : جان مارا با آن نور کہ بہ دوستت وعدہ دادی منور ساز تا بادک معارف حقہ راہ تو سریم و

بہ مقام لغایت برسیم کہ بدون آن نور چشمان دل ما کور است۔ (تجلی مقامی ص 62)